

نقد تطبیقی عنصر رنگ در ادیسه هومر و شاهنامه فردوسی

* افسانه سراجی

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲

** سیداحمد حسینی کازرونی

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۱۵

*** سیدجعفر حمیدی

**** علی پولادی ریشهری

چکیده

ادبیات تطبیقی از پیوندهای کلی میان ادبیات جهان بحث می‌کند و با نفوذ در ابعاد متنوع ادب، عناصر اصیل هر ملت را بازگو می‌نماید، تا اهمیت عناصر بیگانه و خصوصیت ادبی مختص به هر ملت را بیابد. در باب رنگ‌ها به شکل تطبیقی، پیش از این گویا در دو حماسه هومر و «شاهنامه» فردوسی مقایسه و تحلیلی صورت نگرفته است. بر همین بنا، در این پژوهش انواع رنگ‌های کاربرد یافته در دو حماسه به روش تطبیقی برای دریافت درجه شناخت و اهمیت رنگ در دو فرهنگ متفاوت مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته، تا اهمیت و سهم کاربرد این عنصر زیربنایی (رنگ) در شکل‌گیری این دو حماسه در دو بعد زمانی و مکانی متفاوت شناسایی گردد.

کلیدواژگان: ادیسه، هومر، شاهنامه، حماسه، ادبیات تطبیقی.

مقدمه

هدف از بررسی شعر و ادبیات در هر عصر، دست یافتن به جنبه‌های عینی و جزئی در جهان مطلوب و واقعی شاعر بوده است. لذا تأثرات سیاسی-اجتماعی، زندگی و شخصیت شاعر با گزینش واژه، عناصر، تصاویر و به‌ویژه رنگ‌ها در ارتباط مستقیم است.

حقیقت اصلی ادبیات در زمان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد و ارائه نقشی است که پیوندهای تاریخی در آن تأثیر متقابل دارد. «معیار سنجش اثر ادبی و مبادله تأثیر و تأثر، زبانی است که اثر به آن نوشته شده است و مقایسه ادبی میان نویسندگان و ادیبان جهان بدون وجود علایق و پیوندهای تاریخی امکان‌پذیر نیست» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۸). «ادبیات تطبیقی با هدف بررسی کیفیت تجلی و انعکاس ادبی یک قوم در اقوام دیگر دانسته که این تأثیر می‌تواند در کاربرد واژگان، موضوعات، انواع ادبی، قالب‌های شعری و صور خیال نمود یابد» (کزازی، ۱۳۸۷: ۷۸).

«فرهنگ‌های ابتدایی با کلمه رنگ، آشنایی چندانی نداشته‌اند. به تدریج که بشر از نظر افکار و اندیشه، رشد بیش‌تری پیدا می‌کند، مفاهیم رنگ‌ها در زندگی او شکل می‌گیرد» (همان: ۲۸۴).

به خلاف آنکه در گذشته شناخت بشر نسبت به رنگ‌ها چندان دامنه‌دار و گسترده نبود و «بسیاری از رنگ‌ها نزدیک به هم و یکسان محاسبه می‌شدند، امروزه کاملاً تفکیک شده و به گونه‌های جداگانه‌ی جدیدی تقسیم شده‌اند» (سان: ۱۳۷۸، ۴۸۰).

پژوهشگران از منظر حسی و چشم‌انداز ظاهری، رنگ را در آثار ادبی مورد مطالعه قرار داده‌اند، و گاهی در بعضی موارد به ارزش‌های زیبایی‌شناختی اثر نیز توجه کرده‌اند؛ اما کم‌تر پا به جهان رنگی شاعران در دو فرهنگ گذاشته‌اند. در این پژوهش، نمود این عنصر زیربنایی در دو اثر جهانی-حماسی؛ یعنی «شاهنامه» فردوسی و «ادیسه» هومر تحلیل و تطبیق می‌گردد. «ناگفته نماند، قیاس دو حماسه بزرگ «ادیسه» و «شاهنامه» قیاس دو اثر ادبی یا دو شاعر حماسه‌پرداز نیست، بلکه در گستره وسیع‌تر و سطحی بالاتر قیاس دو فرهنگ و دو ملت است؛ زیرا که هر یک از این دو بازگوکننده فرهنگ، اخلاق، رسوم، آمال و آرزوهای مردمی است که حماسه برای آن‌ها سروده شده است» (ذوالفقاری: ۱۳۹۰، ۳۳).

پیش از این گویا نمود رنگ‌ها به شکل تطبیقی در «شاهنامه» و «ادیسه» مورد توجه قرار نگرفته است. بر همین اساس، پس از استخراج بسامد رنگ‌ها در دو اثر، کاربرد رنگ و نمود آن به شیوه توصیف و تحلیل مورد تطبیق قرار می‌گیرد. در ضمن اساس تحلیل مذکور بر پایه ترجمه دکتر کزازی از «ادیسه» است.

هومر شاعر و داستان‌سرای یونانی است که هشتصد سال پیش از میلاد می‌زیسته و دومین اثر حماسی خود، «ادیسه» را آفریده که سرگذشت بازگشت سفر بیست ساله یکی از سرداران جنگ «تروا» به نام/دیسوس به خانه است که پس از بازگشت به وطن دست متجاوزان را از سرزمین، زن و فرزند خود کوتاه می‌کند.

فردوسی از نامورترین حماسه‌سرایان دنیا و از افتخارات زبان فارسی است که در اشعار خود از تاریخ ایران باستان و باورهای کهن ایرانی بهره‌ها جسته، و هزار سال پس از میلاد اثری بزرگ به نام «شاهنامه» خلق کرده است. «در سبک خراسانی شاعران از رنگ‌ها به وفور استفاده نموده‌اند. حتی برای گریز از محدودیت دایره رنگ‌ها در دوران بینابین از استعارات و تعبیرات خاص کمک گرفته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶۷). «لازم به ذکر است که «شاهنامه اثری وابسته به محیط‌های اشرافی روزگاران کهن است و اغلب متن آن به عنوان سند و سنت تاریخی در میان اشراف و خانواده‌های نجبا حفظ می‌شده، و فردوسی در محیطی می‌زیسته که رنگ اشرافی عناصر تصویر، در شعر آن، آشکارترین رنگ‌هاست» (همان: ۴۶۴).

در حماسه «ادیسه» محیط و شرایط رویداد حادثه به خلاف «شاهنامه» در میدان‌های جنگ نیست، و حادثه غالباً بر روی دریا و امواج در حال جریان است. هومر در بند توصیف و تجسیم حالات افراد و صحنه رویداد در حماسه نیست، همین امر شاید دلیلی برای خلق تصاویر و اوصاف تکراری در «ادیسه» باشد. نمونه زیر در وصف طلوع خورشید از «ادیسه» قابل تأمل است.

«خورشید بردمید و دریای باشکوه را وانهاد و آمد تا در کیهان برنزین، خدایان نامیرا و میرا را در پهنه زمین که گندم از آن می‌روید برافروزد» (کزازی، ۱۳۷۹: ۴۰).

هومر در باب کاربرد اوصاف و رنگ‌ها، چندان حساس نیست و در بند آن نیست که بندهای متوالی را صرف فراز و فرود جزئیات کند. مثال:

«تو بر هامونی پهناور فرمان می‌رانی که در آن شیدر، مشک زمین، گندم سپید، گندم سخت دانه و جو بلند سپید به فراوانی می‌روید» (همان: ۷۶).

رنگ‌های مشترک دو حماسه

رنگ سیاه با بسامد پانصد و هفتاد و چهار مورد در بالاترین جایگاه و تنوع؛ مانند کبود، تیره، سیاه، سیه، تاری، تاره، تاریک، تار، مشکین، مشک رنگ و مشک (به معنای سیاه) در «شاهنامه» نمود می‌یابد. این رنگ در حماسه هومر دارای بالاترین بسامد اما با تنوعات محدودی چون کبود، تیره، سیاه، شبق و برنزین به کار می‌رود که عموماً برای وصف پوست حیوانات، دیو سیاه مرگ، خدای نابودی، خون، ابر و عناصر طبیعی، خیزابه‌ها، و گیسوی خدایان مصداق می‌یابد. هر دو حماسه‌سرا در کاربرد رنگ تیره نه به یک اندازه، اما بیش از سایر رنگ‌ها توجه نشان داده‌اند. در «شاهنامه» رنگ‌ها نقش حیاتی و حساسی برای توصیف بازی می‌کنند؛ مثال:

کمان را بزه کرد پس اشکیوس تنی لرز لرزان و رخ سندروس
(همان: ب ۲۸۹۳: ۱۳۰)

در بیت بالا، رنگ سندروس گویای حالت واقعی و کاملاً حسی / اشکیوس است، در حالی که رنگ‌ها در «ادیسه» اصلاً نقش تعیین‌کننده ندارند و نوعی حشو محسوب می‌شوند؛ مثلاً هومر آرد، جو، گندم و دندان را سفید توصیف می‌کند، مثل فردوسی توصیفات اش گویای حوادث و رخدادهای سرنوشت‌ساز نیست.

البته با توجه به فضای پر گرد و غبار و پر طمطراق «شاهنامه» و تیرگی فضای نبرد و صحنه‌های دلهره‌آور مبارزان و دلاوران، این تعدد و تکثر طبیعی است و اساساً باید چنین باشد. در «ادیسه» این کاربرد کمی متفاوت‌تر است، زیرا از صحنه‌های جنگ تن به تن خبری نیست و غالباً مبارزه در دریا و با حضور خدایان به عنوان حریفان معرکه صورت می‌گیرد. به همین دلیل غالب مصادیق رنگ تیره به جای میدان‌های نبرد، اختصاص به توصیف عرشه‌های تیره فام، خیزابه‌ها و کشتی‌های تیره رنگ دارد؛ مانند:

«تنها پنج کشتی که عرشه‌های تیره فام داشتند به سوی مصر رانده شدند» (کزازی، ۱۳۷۹: ۴۹).

او در توصیف منلاس و طلوع سپیده، یک تصویر را در حدود ده بار به شکل کاملاً تکراری به کار می‌برد. «منلاس زرین موی به ما پیوست» (همان: ۴۵)؛ یا «آنگاه که سپیده که او را سرانگشتانی گلرنگ است و پگاهان زاده می‌شود» (همان: ۲۴). از این نکته بر می‌آید که شاعر چندان هم در بند تصویرسازی با رنگ‌ها و عناصر زیبایی آفرین نیست. به مثال‌های زیر در این باره توجه کنید:

زمین را بلندی نبد جایگاه
یکی مرکزی تیره بود و سیاه
(همان، ب ۴۸: ۱۷)

در «شاهنامه» دوازده بار برای توصیف دیوان- به جز اکوان دیو (با رنگ زرین فریبنده)- و جادوگران از رنگ سیاه استفاده شده است، تا جنبه اهریمنی آنان روشن‌تر نموده شود:

دمنده سیه دیوشان پیشرو
همه باسمان برکشیدند غو
(شاهنامه، ب ۳۴۳: ۳۰)

این درست همان کاری است که هومر هنگام وصف تلماک پسر/ادیسه انجام داده است:

«هیچ شناختی از مرگ و از بغ سیاه و بی‌شگون نابودی ندارد» (کزازی، ۱۳۷۹: ۳۳).

فردوسی از رنگ سیاه برای نشان دادن چهره شخصیت‌های منفی خود نیز بهره برده است. در «شاهنامه» سیزده بار از این رنگ برای توصیف چهره افراد، اما در «ادیسه» دو بار این توصیف کاربرد داشته است:

بر ایشان یکی دیو بد پادشا
به قامت دراز و به چهره سیاه
(همان، ب ۶۸۷۳: ۲۹۲)

در «شاهنامه» بیش از شصت بار از رنگ سیاه برای تعبیرات کنایی هم‌چون سیاه‌شدن دل، سیاه شدن روز و... استفاده شده که ترکیب فوق در «ادیسه» نیز با بیست و پنج بسامد کاربرد یافته است. مثال:

«کشتی‌های تیره فام بر فراز دریاها در حرکت...» (کزازی، ۱۳۷۹: ۱۸۳).

هنر گم شود ناسپاسی به جای
روان تیره ماند به دیگر سرای

(شاهنامه، ب ۶۲۳۲: ۲۶۱)

در «شاهنامه» از رنگ سیاه هم‌چنین برای بیان عزا و نشانه سوگواری استفاده شده، در «ادیسه» هم مرگ و نابودی سیاه تصوّر شده‌اند:

«خدایان اینک مرگ و نابودی سیاه را برای او سگالیده‌اند» (کزّازی، ۱۳۷۹: ۴۷).

همه جامه کرده کبود و سیاه نشسته به اندوه در سوگ شاه (شاهنامه، ب ۴۷۱: ۱۰۷)

رنگ زرین، دومین رنگ پر کاربرد «شاهنامه» است. از آنجایی که فضای توصیفی «شاهنامه» اغلب مرتبط به پادشاهان، ابزار و ادوات جنگی و صحنه‌های طلوع و غروب خورشید است، به ناخواست پای این رنگ پس از رنگ سیاه به وفور وارد صحنه‌های توصیفی فردوسی می‌شود. این رنگ با هشتاد و پنج بسامد با ساختار «زرد» در «شاهنامه» کاربرد داشته است. مثال:

دگر روز چون گنبد لاژورد برآورد و بنمود یاقوت زرد (همان: ب ۴۹۶: ۳۶)

گاهی در «شاهنامه» علاوه بر معنای حقیقی، معنای مجازی هم از این رنگ برداشت می‌شود؛ که این نکته اصلاً در کاربرد رنگ مذکور در «ادیسه» مشاهده نمی‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

چو برخاست از آن لشکرگشن گرد رخ نامداران ما گشت زرد (همان، ب ۳۰۳۳: ۱۳۱)

این رنگ، صرف نظر از جایگاه کاربرد آن، یکی از رنگ‌هایی است که در «شاهنامه» با رنگ سیاه تقریباً برابری می‌کند. این رنگ که نمادی از اشرافیت و تجمل‌گرایی است، غالباً برای توصیف اشعه و طلوع خورشید، آلات و ادوات به‌خصوص درفش جنگاوران به کار رفته است.

یکی گرگ‌پیکر درفش از برش برآورده از پرده زرین سرش (همان، ب ۲۸۶۵: ۱۳۵)

در «ادیسه» این رنگ با ساختار «زرین» با سه بسامد در توصیف برگ، سندنل، و لگام و با ساختار «زر» فقط یک‌بار در وصف گیسوی الهه، و با ساختار «زرینه» با چهارده بسامد که یازده مورد آن در سراسر ادیسه فقط در وصف موی زرد منلاس- پادشاه

لاسه‌دمون که تلماک پسر ادیسه به مهمانی او می‌رود- به کار می‌رود. در سایر تصاویر، واژه زرین در معنای جنس نمود می‌یابد نه رنگ؛ مثال: «یکی از پرستگان در تنگی زرین آب برای شستن دستان آورده بود» (کزازی، ۱۳۷۹: ۸).

یکی دیگر از رنگ‌هایی که هرگز در شعر شاعران سبک خراسانی و «شاهنامه» نمود نداشته و شاید به دلیل عدم شناخت چنین آلیاژی در این محدوده جغرافیایی بوده، رنگ برنزین است که در «ادیسه» با دو بسامد در وصف کیهان و ابزار جنگی به کار رفته است. «رنگ سپید در بیش‌تر اسطوره‌ها و از آن جمله اساطیر ایرانی رمز، برتری، معنویت و فضیلت است و هرگاه با زرین همراه شود، تقدس بیش‌تری می‌یابد» (مختاری: ۱۳۶۹: ۳۶۹). این رنگ، با بسامد هشتاد و سه موردی، سومین رنگ پر کاربرد «شاهنامه» است، که غالباً برای توصیف طلوع، غروب خورشید، شب و روز، درفش جنگاوران و ... به کار رفته است. بیش‌ترین کاربرد این رنگ در داستان «زال» و «دیو سپید» است.

نه ارژنگ مانم، نه دیو سپید
نه سنجه، نه اولاد غندی، نه بید
(شاهنامه، ب ۳۹۳۹: ۱۷۲)

گاهی رنگ مذکور در معنای مجازی به کار رفته، که البته معنای حقیقی آن هم مدّ نظر بوده است. مانند:

کنون آمدم، با دلی پر امید
دو رخساره زرد و دو دیده سپید
(همان، ب ۶۶۶: ۲۸)

گاهی از رنگ سپید برای ساخت تعبیرات کنایی مانند تیره‌شدن روز سپید، سپیدن‌بودن روز کسی، و سپیدشدن دیده استفاده می‌شود.

سیه گشت رخشنده روز سپید
گسستند پیوند از جمّ شید
(همان، ب ۱۶: ۴۹)

از مفهوم رنگ سفید یکصد و چهارده بار برای بیان زیبایی استفاده شده که از این تعداد نود و چهار بار برای توصیف زنان، سیزده بار برای توصیف پادشاهان، و هشت بار برای توصیف پهلوانان و مردان دیگر کاربرد داشته است. مثال:

بر دختر آمد پر از خنده لب
گشاده رخ روزگون زیبر شب
(همان، ب ۸۴۹: ۱۹۰)

سی‌وسه بار از مفهوم رنگ سپید برای اشاره به رنگ حیوانات و بیست بار برای توصیف اشیای مختلفی هم‌چون خیمه، جامه، پرده، درفش، شمشیر، تخت و ... استفاده شده است. در «ادیسه» رنگ مذکور با بیست و نه بسامد، غالباً در وصف استخوان، دندان، سنگ، جو، گندم، بادبان کشتی، و بازوی سپید الهه‌ها به کار رفته است.

«آن زن بود که در کاخ، نوزیکای سپیدبازوی را پرورده بود» (کزازی، ۱۳۷۹: ۱۱۷).

رنگ بنفش چهارمین رنگ پر کاربرد «شاهنامه» با بسامد پنجاه و یک موردی است. این رنگ با بیش‌ترین بسامد برای توصیف زمین، تیغ‌ها و درفش پهلوانان و جنگاوران میدان‌های جنگ «شاهنامه» مورد استفاده قرار گرفته است؛ مانند:

چه پوشد کجا برفراز درفش
که پیداست تابان درفش بنفش

(شاهنامه، ب ۷۲۳: ۴۶)

این رنگ علاوه بر بسامدش، در جایگاه حشو و قافیه زیاد قرار گرفته، و از سویی فردوسی دوازده بار آن را با چند رنگ متوالی در یک مصراع گنجانده است. مانند:

ز بس گونه‌گون پرنیانی درفش
چه سرخ و سپید و زرد و بنفش

(همان، ب ۳۵۳۰: ۱۴۹)

در «ادیسه» رنگ مذکور نمود چندانی ندارد، فقط یک بار در وصف دریا، کاربرد داشته است:

«دریایی بنفش که با خیزابه‌هایش کشتی‌ها را در آشوب کشاند» (کزازی، ۱۳۷۹: ۱۶۹).

رنگ سرخ در «شاهنامه» با بسامد پنجاه موردی مورد استقبال قرار گرفته که غالباً در وصف جنگ‌های خونین، می، گوهر، میدان، چهره، لب، درفش پهلوانان است. گاهی این رنگ کم‌تر از انگشتان دست در توصیف رنگ چهره و در مفهوم استعاری به کار رفته است. مانند:

پس آن دختران جهاندار جم
ز نرگس، گل سرخ را داده نم

(شاهنامه، ب ۸۸۹: ۵۱)

فردوسی یازده بار رنگ سرخ را هم‌ردیف سه تا چهار رنگ، در یک بیت قرار می‌دهد:

بسی سرخ و زرد و سیاه و بنفش
از ایران به توران ببینی درفش

(همان، ب ۱۶۲۴: ۷۷)

در «ادیسه» بدون کارکرد مجازی یا استعاری با سه بسامد در وصف باده و کشتی‌های سرخ پهلو به کار رفته است.

رنگ سبز پس از رنگ زرین با بیست و سه بسامد قرار می‌گیرد؛ که شش مورد آن، دارای مفهوم کنایی است و در معنای دعایی به کار رفته است. مثال:

سر رستمات جاودان سبز باد دل زال فرخ بدو باد شاد

(همان، ب ۱۲۴۷: ۵۲)

این رنگ غالباً در توصیف گوهران، رنگ درفش، دشت و صحرا به کار برده شده و آمار بسامد این رنگ نشان می‌دهد که رنگ مذکور چندان جایگاه ویژه‌ای در میان رنگ‌های کاربردی «شاهنامه» نداشته، به دلیل آنکه هدف فردوسی ستایش امیر و سلطان در برفگاه یا شکارگاه سرسبز و بساط گل و نبید وی نبوده، تا بناچار با وصفیه‌ها و تغزلات‌اش، نگاهی به دشت و دمن انداخته و بساط گل و ریحان را توصیف کند. این رنگ در «ادیسه» فقط چهار بار در وصف برگ زیتون و گیاه به کار رفته و مفهوم حقیقی دارد. مثال:

«آن دو درخت زیتون نیک پر شاخ و برگ فرورفته سبز در یکدیگر بودند» (کزازی، ۱۳۷۹: ۱۰۱).

فردوسی رنگ ارغوانی را دو بار با ساختار صفت نسبی و هشت مورد به شکل ساده (بدون یاء نسبت) در مفهوم رنگ در معنای سرخ و برای توصیف رنگ چهره، اوج نبرد و خونریزی در میدان، توصیف درفش پهلوانان، شراب و گوهر استفاده کرده است:

دوان خون بر آن چهره ارغوان چنان روز نادیده چشم جوان
(شاهنامه، ب ۲۱۸۱: ۱۰۰)

این رنگ غالباً در توصیف رنگ چهره و گاه استعاره از چهره است. رنگ مذکور با سه بسامد با معنایی کاملاً حقیقی در وصف پارچه و گستردنی، روانداز، دیبا، بالاپوش و... به کار رفته است:

«کارگاه‌های دراز و سنگی که پریان بدان‌ها دیبایی به رنگ ارغوانی دریایی می‌تابند» (کزازی، ۱۳۷۹: ۲۲۵).

رنگ رزآبی (شرابی) با یک بسامد در «شاهنامه» استفاده شده است. در «ادیسه» رنگ مذکور به شکل می‌گون (شرابی) با هشت بسامد فقط در وصف دریا به کار رفته؛ که این

نوع رنگ برای توصیف دریایی که هیچ‌گونه حادثه‌ای متلاطم‌اش نکرده، عجیب به نظر می‌رسد و ممکن است که هومر نور منعکس‌شده خورشید را در این توصیف می‌بیند. این نوع از کاربرد رنگ در دسته‌بندی غیرمستقیم قرار می‌گیرد، زیرا شاعر به کمک واژه «می» رنگ مورد نظر را تداعی می‌کند. تصاویری که هومر از این رنگ ساخته، همگی تکراری‌اند. رنگ "شنگرفی" از دیرباز در پزشکی، نقاشی و قالبیافی مورد استفاده قرار می‌گرفته و در «شاهنامه» با بسامد سه مورد برای توصیف سرخی خون پهلوانان و صحنه‌های جنگ و با یک بسامد در «ادیسه» برای رنگ بدنه کشتی به کار رفته است:

سراینده از سال چون برف گشت
ز خون کیان، خاک شنگرف گشت
(شاهنامه، ب ۸۲۰: ۵۰)

رنگ‌های متفاوت در دو حماسه شرقی و غربی

گلفام، ترکیبی که با استفاده از یک تشبیه صریح و در معنای رنگ گل سرخ از دیرباز در ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای داشته است. فردوسی دوازده بار ترکیب فوق را در توصیف چهره زیبارویان به کار برده است.

چو کاووس گفتار خسرو شنید
رخان‌اش به کردار گل بشکفید
(همان، ب ۳۷۷۹: ۱۶۸)

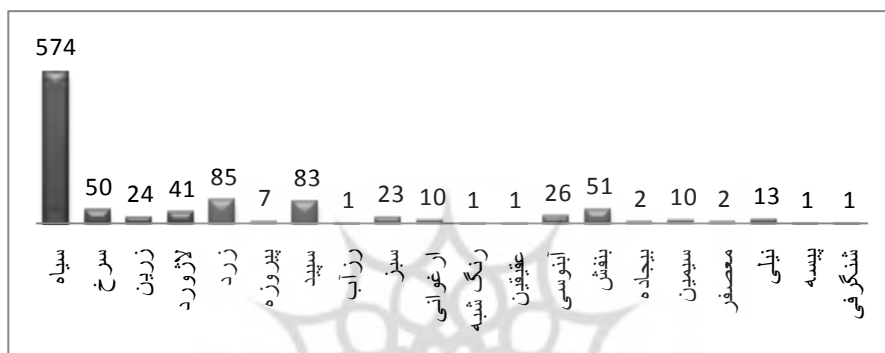
هومر در «ادیسه» هجده بار از ترکیب گلفام بهره برده که همگی در یک توصیف مشابه نمود یافته است:

«سپیده انگشتان گلفام خود را در افق چرخاند» (کزآزی، ۱۳۷۹: ۱۵۸).

مینارنگ، فقط یک بار در «ادیسه» کاربرد یافته و در سبک خراسانی، به خصوص در «شاهنامه» نمود نداشته است. صنوبرین در معنای سفید، همانند رنگ سپیدار در حماسه «ادیسه» پنج بار در وصف دکل کشتی، گل و بازوان سپید الهه‌ها کاربرد داشته، اما در «شاهنامه» مشاهده نشده است. غالب رنگ‌هایی که هومر برای توصیفات به کار می‌برد؛ مانند خاکستری در وصف دریا و ادوات دریانوردی است، همان‌طور که فردوسی غالباً در وصف ادوات و آلات میدان رزم.

فردوسی به نسبت هومر از رنگ‌های بیش‌تری، همانند بیجاده، آبنوسی، عقیقین، شبه، پیسه، نیلی، لاژورد، معصفری و پیروزه‌ای در مجموع با نود و هشت بسامد استفاده کرده است، و تنوع رنگ‌ها در «شاهنامه» نسبت به «ادیسه» نشان می‌دهد که این امر به علت نزدیک‌تر بودن زمان سرایش «شاهنامه» به دوره ماست. نمودار زیر، مقایسه تنوعات رنگی و بسامد کاربرد آن در دو اثر حماسی را نشان می‌دهد.

نمودار (۱)



نمودار (۲)



نتیجه بحث

با توجه به جدیدتر بودن «شاهنامه» (حدود هزار سال) نسبت به «ادیسه»، چنین می‌نماید که فردوسی به همان نسبت، عنصر رنگ را به طور شناخته شده‌تری به کار برد. این دو اثر حماسی با اینکه در دو نقطه جغرافیایی دور از هم سروده شده‌اند، اما

کاربرد بالاترین بسامد نوع رنگ (سیاه) و تنوع رنگ‌ها و مصادیق در هر دو حماسه تقریباً یکسان است. در حماسه «ادیسه» رنگ هرگز رسالت توصیفی نداشته و در خدمت مجسم و مصور کردن صحنه‌ها نبوده و این عنصر هرگز بازگوی حالات و زبان گویای حماسه قرار نگرفته است. در مقابل در «شاهنامه»، رنگ‌ها عنصری زیربنایی و کلیدی برای توصیف صحنه‌های نبرد و خونریزی بوده و کاملاً در خدمت تجسم حوادث و حالات قهرمانان است؛ تا حدی که بدون حضور رنگ‌ها صحنه‌ها به درستی روایت نمی‌شوند.



کتابنامه

- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۸۷، *لغتنامه*، چ ششم، تهران: دانشگاه.
- سان، هوارد ودوروتی. ۱۳۷۸، *زندگی با رنگ*، ترجمه نغمه صفاریان، تهران: حکایت.
- شریفی، محمد. ۱۳۸۸، *فرهنگ ادبیات فارسی*، تهران: معین.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۶، *صور خیال در شعر فارسی*، چ دهم، تهران: آگاه.
- طه، ندا. ۱۳۸۳، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه هادی نظری منظم، تهران: نشر نی.
- غلامرضایی، محمد. ۱۳۸۷، *سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو*، تهران: جامی.
- کزّازی، میرجلال الدین. ۱۳۸۳، *نامه باستان*، تهران: سمت.
- کزّازی، میرجلال الدین. ۱۳۷۹، *ترجمه ادیسه هومر*، تهران: مرکز.
- کزّازی، میرجلال الدین. ۱۳۸۳، *رؤیا، حماسه، اسطوره*، چ دوم، تهران: مرکز.
- لوچر، ماکس. ۱۳۷۸، *روان‌شناسی و رنگ‌ها*، ترجمه نغمه صفاریان، تهران: حکایت.
- هینلز، جان راسل. ۱۳۸۵، *شناخت اساطیر ایران*، باجلان فرّخی، چ دوم، تهران: اساطیر.

مقالات

- ذوالفقاری، محسن. ۱۳۹۰، «ادیسه و رستم و سهراب در بوته نقد تطبیقی»، *مجله ادبیات تطبیقی*، دانشگاه آزاد جیرفت، ش ۱۷، صص ۱۱-۳۱.